

خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی

صبا واصفی*، حسن ذوالفقاری**

چکیده: ادبیات داستانی یکی از پایگاه‌هایی است که در آن کلیشه‌های جنسیتی بازتولید می‌شود و همانند سایر عرصه‌های علمی، پیوسته چهره‌های تکراری از زنان ترسیم می‌کند. بر این اساس، مقاله‌ی حاضر در پی مطالعه‌ی این نکته است که چگونه متون ادبی تمایزات جنسی در یک فرهنگ را بازتاب می‌دهد و چگونه به بازنمایی تقسیم‌بندی جنسیتی می‌پردازد. این نابرابری‌ها در آثار برگزیده‌ی دولت‌آبادی به چه شکل و در چه قالبی نمایش داده می‌شود. روش به‌کار رفته در این پژوهش تحلیل محتوا است. حاصل مطالعه‌ها چنان می‌نماید که در داستان‌های هجرت سلیمان، باشبیرو، جای خالی سلوچ و کلیدر، خشونت نقشی اساسی دارد که با منشأهای متفاوت و در قالب‌های گوناگون (آشکار و پنهان) ظاهر می‌شود و زنان را مغلوب می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: زن، خشونت، مردسالاری، دولت‌آبادی.

مقدمه

رد پای ستم بر زنان را در عرصه‌های زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و روانی و از جمله در ادبیات داستانی می‌توان مشاهده کرد. رمان معاصر نیز از این قاعده مستثنا نیست. نقد ادبی فمینیستی نشان می‌دهد که چگونه ادبیات تقسیم‌بندی‌های جنسیتی را بازتولید می‌کند.

در بخشی از ادبیات داستانی معاصر، زنان گرفتار ستم جنسیتی، خشونت، نابرابری، سرکوب و حقارت هستند و در نقش‌های «زن قربانی» و «زن فداکار» مطرح می‌شوند. زن، محنت‌کشی است که با وجود ضربه‌های مهلکی که دنیای مردانه بر او وارد می‌کند، برای نیک‌نامی به نقش «فرشته در خانه» تن می‌دهد. زن حتی در شرایطی که به وضعیت خویش واقف می‌شود، قربانی بودن را شرط بقا می‌داند. به این طریق ادبیات داستانی با ساختن این نوع شخصیت‌ها، به‌طور غیرمستقیم زنان را به هم‌ذات‌پنداری با چنین شخصیت‌هایی دعوت می‌کند.

ادبیات داستانی شرایطی را مهیا می‌کند تا نوع بشر به مدد آن قهرمانان داستان را الگو قرار دهند. در این مسیر زنانی را می‌بینیم که حتی به سعادت خانگی نیز نمی‌رسند، در تیره‌روزی‌های خویش غوطه می‌خورند و آرزوی گریز از سیطره و خشونت مردان برای‌شان امری محال می‌شود.

در ادبیات داستانی معاصر نیز با وجود تحولات تازه، ردپای مردسالاری به‌وضوح دیده می‌شود. در آثار داستان‌نویسانی نوگرا و نواندیش چون محمود دولت‌آبادی نیز عصاره‌ی خشونت، نابرابری و حقوق پایمال‌شده‌ی زنان انعکاس یافته است. تاکنون آثار چندی به مطالعه‌ی خشونت از بعدهای مختلف و نقد آثار دولت‌آبادی پرداخته‌اند که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به موردهای زیر اشاره نمود؛

در کتاب پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران تعریفی جامع از انواع خشونت و اشکال مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ارایه شده که ریشه در فرهنگ و سنت دارد. در این کتاب راه‌کارهایی برای جلوگیری از اعمال خشونت بر زنان پیشنهاد شده است (کار، ۱۳۷۹).

در کتاب خشونت خانوادگی «زنان کتک‌خورده»، مسئله‌ی خشونت خانوادگی و اهمیت فردی و اجتماعی آن، موانعی که بر سر راه شناسایی خشونت‌ها وجود دارد و رابطه‌ی ساختار جامعه با خشونت خانوادگی مطرح می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۰).

در کتاب «زن دوم» نویسنده از طریق مصاحبه با صدها زن دوم، افکار، تنش‌ها و خشونت‌هایی که بر آن‌ها اعمال می‌شود را بیان می‌کند (باراش، ۱۳۸۳).

در مقاله‌ی «روایت زنانه در داستان‌نویسی زنانه هم‌راه با نقدی بر رمان چه کسی باور می‌کند رستم»، به توصیف تصویر زن در آثار ادبی به‌عنوان روی‌کردی بنیادی در نقد ادبی توجه و ضروری‌ترین بخش این نوع مطالعه در کشف رنج و درد زنان در جامعه‌ی نامهربان پیرامون‌شان عنوان شده است (حسینی، ۱۳۸۴).

در مقاله‌ی «زنان هر چه گویند باور مدار»، تصویرهای نادرست و داستان مکر زنان در سندبادنامه‌ی منظوم بازنگری و به این نکته تأکید شده است که فرهنگ زنان ساخته و پرداخته‌ی فرهنگ مردانه است و فرهنگ مردانه، زن را مطابق با اهدافش می‌سازد (جعفری‌جزی، ۱۳۸۱).

در رمان «رخت هزارریشه» (بررسی آثار دولت‌آبادی از آغاز تا کلیدر) نویسنده پس از یک پیش‌گفتار، به داستان‌های دولت‌آبادی در سه بخش داستان‌های کوتاه، داستان‌های نیمه‌بلند و رمان‌ها می‌پردازد. آشنایی با ادبیات کلاسیک را وجه ممیز او از دیگر نویسندگان هم‌دوره‌اش می‌داند و کار او را تلفیق رمان مدرن و ادبیات کلاسیک فارسی و به تعبیر دیگر پلی میان سنت و تجدد می‌انگارد. این نوشته درجه‌ای تازه رو به

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۶۹

جهان داستانی دولت‌آبادی نمی‌گشاید و به آن‌چه پیش از این درباره‌ی کار او - در ایران - گفته شده است چیزی نمی‌افزاید (شهرزاد، ۱۳۸۲).

اگرچه تاکنون پژوهش‌هایی درباره‌ی مطالعه‌ی خشونت و همچنین نقد آثار دولت‌آبادی انجام شده است، اما در هیچ‌یک از این تحلیل‌ها به مطالعه‌ی خشونت در آثار دولت‌آبادی با بهره‌گیری از تئوری‌های نقد ادبی فمینیستی، توجه نشده است.

با توجه به اهمیت داستان معاصر در جامعه‌پذیری انسان و نمایاندن واقعیت یا شبه‌واقعیت در این مقاله سعی کرده‌ایم به مطالعه‌ی نگرشی که از خلال این داستان‌ها درباره‌ی زن انتقال داده می‌شود و جلوه‌های اصلی نابرابری زن و مرد بپردازیم. همچنین نمود فرهنگ مردسالار که به‌وسیله‌ی داستان، زن را جنس دوم معرفی می‌کند، حقیقت را از دیدگاه زنان ناگفته باقی می‌گذارد و بدون در نظر گرفتن ارزش‌های انسانی، شخصیت‌ها را بر مبنای ارزش‌های جنسیتی ارزیابی می‌کند، مطالعه شوند. بنابراین در این تحقیق سعی می‌گردد به سؤال‌های زیر پاسخ داده شود:

- انواع خشونت علیه زنان در آثار دولت‌آبادی به چه شکل‌هایی ظاهر می‌شوند؟
- زنان در آثار دولت‌آبادی پویا هستند یا ایستا؟
- آیا در آثار دولت‌آبادی زن قربانی دیده می‌شود؟
- آثار دولت‌آبادی از نابرابری‌های جنسی حمایت کرده یا آن‌ها را به چالش طلبیده است؟
- آیا زنان در آثار دولت‌آبادی از آسیب و خشونت‌رهایی می‌یابند و به وضعیت جدید می‌رسند؟
- آیا در داستان‌های دولت‌آبادی زنانی هم وجود دارند که به هیچ وجه مورد خشونت قرار نگرفته باشند؟

مبانی نظری

نظریه‌ی فمینیستی ثابت می‌کند که خشونت علیه زنان به‌هر شکلی که باشد، خواه به شکل تجاوز جنسی، کتک‌زدن، زنا با محارم، آزار جنسی و خواه به شکل پورنوگرافی^۱ فراگیر و محصول فرهنگ مردسالار است که در آن مردان هم بر نهادهای اجتماعی و هم بر تن زنان کنترل دارند (هام، ۱۳۸۲: ۴۵۶).

^۱ فمینیست‌ها پورنوگرافی (Pornography) را مجموعه‌ی مواد و مطالب جنسی می‌دانند که تحقیرجنسی خشن و اجباری را ترسیم می‌کند.

کیت میل^۲ در کتاب سیاست جنسی^۳ بر این نکته تأکید می‌کند که مردسالاری بر خشونت‌هایی نهادینه شده استوار است که در نظام‌های حقوقی، سقط‌جنین‌های غیرقانونی و تجاوز جنسی نهفته است (میل، ۱۹۷۰). در نوشته‌های فمینیستی از خاستگاه‌ها و معانی سیاسی خشونت مردان علیه زنان تفاسیری مختلف ارائه می‌شود. برای نمونه و بنابر استدلال جسیکا بنجامین^۴ ریشه‌ی خشونت مرد، خشونت مستتر در عقلانیت است. این خشونت در تمامی نهادهایی وجود دارد که شخص را تا زمان مرگش کنترل و به یک شیء تبدیل می‌کند. در مقابل، آندریا دئورکین^۵ خشونت را به درگیری ذهنی مردان با پورنوگرافی نسبت می‌دهد و می‌گوید: «پورنوگرافی، موتور اصلی خشونتی است که در تاریخ ریشه دارد» (هام، ۱۳۸۲: ۴۵۶). در کشورهایی که عقب نگاه داشته شده‌اند خشونت بر زنانی اعمال می‌شود که ناقض قوانین اجتماعی هستند. مگارژی^۶ معتقد است: «خشونت، شکل افراطی رفتار پرخاش‌گرانه است که احتمالاً باعث آسیب‌های مشخص به قربانی می‌شود» (مگارژی، ۱۹۸۲: ۸۵). بر اساس آن چه تاکنون مطرح شد؛ وسیع‌ترین تقسیم‌بندی اجتماعی، تقسیم نوع بشر به زن و مرد است. چون مردان در جامعه به منابع قدرت بیشتری دسترسی دارند، بستری مساعد برای اعمال نفوذ آن‌ها فراهم می‌شود. در این میان ادبیات داستانی که یکی از عوامل نهادینه کردن بسیاری از ارزش‌ها و جامعه‌پذیری آن‌هاست، عاملی برای تثبیت هنجارهای اجتماعی می‌شود که همواره از نمایش تغییرهای جای‌گاه زنان در جامعه اجتناب می‌کند؛ بنابراین ادبیات داستانی با نمایش کلیشه‌های جنسیتی به بازتولید خشونت دامن می‌زند. منتقدان فمینیست میان ادبیات و ایدئولوژی اجتماعی پیوند برقرار می‌کنند و به این منظور به شیوه‌هایی توجه دارند که ایدئولوژی اجتماعی در ادبیات و انواع ادبی بازتاب پیدا می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که جامعه‌ی مردسالار بر چه سازوکارهایی استوار است و چه اهدافی از آن محافظت می‌کند. هدف نقد زن‌محور، پی‌ریزی چارچوبی مؤنث برای پدید آوردن الگوهای جدید براساس تجربه‌های زنان است. از آن‌جا که نویسندگان مرد خوانندگان خود را به‌گونه‌ای خطاب می‌کنند که به‌نظر می‌رسد آن‌ها همگی مرد هستند، خواننده‌ی زن نیز با محروم کردن خود از دیدگاه زنانه، مانند یک مرد به اثر نگاه می‌کند

2. Millet, Kate

3. Sexual Politics

4. Benjamin, Jessica

5. Dworkin, Andrea

6. Megargee

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۷۱

و مانند یک مرد آن‌را می‌خواند؛ به این ترتیب با بازخوانی آثار نویسندگان مرد می‌توان نشان داد که تا چه اندازه تصویرهای زنان نارسا است. به این ترتیب مطالعه‌ی این نکته جای‌گاهی ویژه می‌یابد، که چگونه تمایل‌های زنان در پس دیدگاه‌های سنتی و خشن، فراموش یا حتی انکار می‌شود و همچنین ادبیات داستانی چگونه به نهادینه شدن و استمرار دیدگاه‌های سنتی می‌پردازد.

روش تحقیق

روش تحلیل محتوا فرصتی فراهم می‌کند که محقق، مدارک را مطالعه و با شمارش موارد خاص در قالب مقوله‌های تعریف‌شده، مشاهدات خود را نظام‌مند کند. در این پژوهش نیز از روش تحلیل محتوا استفاده شده است تا ویژگی‌های عینی استخراج شود. هدف از کاربرد این روش ارایه‌ی توصیفی منظم از آثار داستانی دولت‌آبادی است. در این مقاله ابتدا با استفاده از تحلیل محتوای کمی، شاخص‌ها مطالعه و برای تکمیل نتایج به تحلیل کیفی پرداخته شده است. در راستای تأیید تفسیرها به گفت‌وگوهای به‌کاررفته در داستان‌ها اشاره و با توجه به نتیجه‌ی تحلیل کمی، تفسیرها تحلیل کیفی بیان شده است و به این طریق عناصر اساسی مولد خشونت از متن استخراج شدند. هدف از کاربرد این روش، ارایه‌ی توصیفی نظام‌یافته و عینی از پیام‌هایی است که در این آثار مطرح شده‌اند.

جامعه‌ی آماری این تحقیق شخصیت‌های زن اصلی و فرعی داستان‌های محمود دولت‌آبادی و جامعه‌ی نمونه شخصیت‌های زن اصلی و فرعی داستان‌های برگزیده‌ی او «هجرت سلیمان»، «با شیرو» و «جای خالی سلوچ» است. داستان کلیدر به‌علت حجم زیاد آن در این نمونه‌گیری مطالعه نشده است، اما در مقاله به‌عنوان نمونه به خشونت‌های آشکار و پنهان آن اشاره می‌شود. نمونه‌گیری در این مقاله به‌شیوه‌ی غیراحتمالی و دقیق است. در این آمارگیری خشونت‌ها به دو دسته تقسیم شده‌اند: الف) آشکار ب) پنهان

خشونت‌های پنهان خود به زیرمجموعه‌ی ریزتر خشونت‌های روانی و اقتصادی تقسیم می‌شوند:

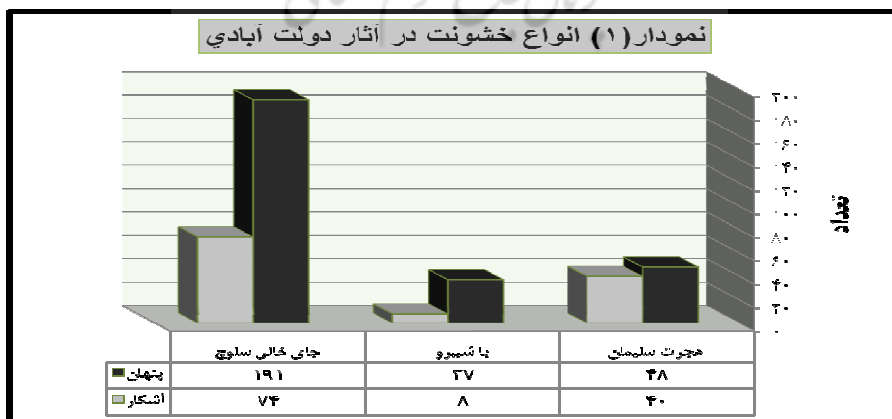
خشونت اقتصادی شامل: استثمار، ناامنی شغلی، محرومیت مالی، شغل کم‌درآمد، کار منجر به مرگ، بی‌کاری و شغل کاذب (تن‌فروشی، رقاصی، پاندازی، مطربی، شیره‌کش‌خانه، روسپی‌خانه، قهوه‌خانه داشتن، قاچاق‌فروشی)، کار طاقت‌فرسا.

خشونت روانی شامل: نگاه اروتیک، تجاوز، خودکشی، طرد شدن، کم‌انگاری، طلاق، ترک همسر، جلوگیری از رشد زن، انگ‌زدن، احساس ناامنی، فرار از خانه، نازایی، ربودن دختر، سوگ فرزند، تعدد شرکای

جنسی، ترشیدگی، تیمارداری، محرومیت از حمایت خانواده، تعصب، کمبود عاطفی، بدنامی، افترا، تنهایی، رقابت هووها، محرومیت جنسی، هوو آوردن، تصمیم‌گیری به‌جای زن، خودکشی و شب زفاف تقسیم می‌شوند. **خشونت‌های آشکار** به زیرمجموعه‌ی کوچک‌تر «تهدید، کتک و دشنام» تقسیم می‌شود.

یافته‌ها

در این سه داستان در مجموع ۳۹۸ مورد خشونت علیه زنان دیده می‌شود. در داستان «هجرت سلیمان» ۴۵/۵ درصد این خشونت‌ها آشکار و ۵۴/۵ درصد آن پنهان است. در داستان «با شیرو» ۱۷/۸ درصد خشونت آشکار، ۸۲/۲ درصد خشونت پنهان و در داستان «جای خالی سلوچ» ۲۷/۹ درصد خشونت آشکار و ۷۲/۱ درصد خشونت پنهان دیده می‌شود. بر اساس آمارهای به‌دست‌آمده، زنان به‌رحال در معرض خشونت‌های حاد و غیر قابل انکار قرار دارند که نوع و میزان آن به تحصیلات، پایگاه اجتماعی و حضورشان در جامعه بستگی دارد. تفاوت‌هایی معنادار میان آمارهای خشونت پنهان و آشکار در داستان‌های مطالعه‌شده وجود دارد. در داستان «هجرت سلیمان» که محیط اجتماعی داستان بسیار سنتی است و زنان فاقد شغل و فعالیت اجتماعی هستند درصدی بالا از خشونت‌ها در حوزه‌ی خشونت آشکار قرار می‌گیرند. در داستان «با شیرو» نیز محیط داستان و حضور زنان در جامعه باعث می‌شود خشونت پنهان نقشی پررنگ‌تر نسبت به خشونت آشکار داشته باشد و در داستان «جای خالی سلوچ» با وجود آن که محیط داستان سنتی است، اما به‌علت حضور پررنگ زنان در اجتماع نوع خشونت علیه آنان از خشونت آشکار به خشونت پنهان تبدیل می‌شود.



خشونت آشکار

خشونت زمانی رخ می‌دهد که فرد دارای اقتدار بدنی، روانی، اجتماعی و اقتصادی از قدرت خود عکس تمایل دیگری و برای وادار کردن شخص به رفتارهای دل‌خواه خود استفاده کند. به‌علت این‌که مردان به منابع اقتدار بیشتری دسترسی دارند، امکان بروز خشونت از جانب آن‌ها بیشتر می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۰: ۲۸). بارزترین نوع خشونت در این داستان خشونت‌های خانگی است که در محیط خصوصی اتفاق می‌افتد و عموماً میان افرادی رخ می‌دهد که به‌دلیل صمیمیت یا قانون به یکدیگر پیوند خورده‌اند (کار، ۱۳۷۹: ۳۴).

زنان اغلب به‌علت تعصب مردان گرفتار خشونت خانگی می‌شوند. در خشونت‌های خانوادگی حمله به قسمت سر و صورت زن به‌وفور دیده می‌شود و با وجود این‌که در معرض دید قرار دارد، مردان سعی نمی‌کنند آن‌را مخفی کنند. هنگامی که مردان احساس می‌کنند ریاست و اقتدارشان در معرض تهدید است، خشونت‌ها حادث می‌شوند چنان‌که رفتارهای تهاجمی سلیمان زمانی شدت می‌گیرد که کلام و منطق، قدرت خود را از دست می‌دهد و او برای کسب قدرت و نمایش توانایی‌هایش زیردستان خود را قربانی می‌کند:

«به سیخت می‌کشم. گفتم و ترکه‌ی دستش روی لب معصومه چسبید. معصومه دهانش را قبضه کرد، خم شد و پشتش مثل گربه بیرون زده و ترکه دست سلیمان نشست روی برآمدگی پشت او و غلتاندش روی زمین. سلیمان مثل حارث شده بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۱).

خشونت آشکار در «هجرت سلیمان» شامل رفتارهای سلیمان با معصومه و ننه‌ی عباس‌علی است. او رفتارهای تهاجمی‌اش را در قالب کلمات رکیک، ضرب و شتم به‌وسیله‌ی اعضای بدنش یا به کمک ابزارهایی از قبیل تسمه، چکمه و... نشان می‌دهد:

«خودش را پراند روی معصومه... موهایش را مثل جلاذ به دور دستش پیچید، مقرض را انداخت توی موها و در یک چشم بر هم زدن گیس‌های معصومه را برید» (همان: ۵۴).

خشونت‌های تنش‌زا در زندگی معصومه بیشتر آشکارند به‌گونه‌ای که سلیمان بیمارگونه معصومه را تحقیر

می‌کند و کتک می‌زند:

«آدم ... بچه چه می‌داند چیه؟... سینه‌ی دستش را خواباند بیخ گوش معصومه که او دراز به دراز کنار دیوار فرش شد... دو تا ترکه‌ی جوز که با آن‌ها گاوش را می‌راند با خودش آورد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۱۶). «از همو روز اول پتیارگی توی رگ و پی‌ات بود... پدر زن قحبه‌ات نتوانست درست بزرگت کنه» (همان: ۹).

در این جامعه حتی ننه‌ی عباس‌علی که هرگز قصد سازش ندارد و به صراحت اعتراض را مطرح می‌کند و برای احقاق حقش دشنام‌های شنیع می‌دهد نیز از معرکه جان سالم به‌در نمی‌برد و به‌ازای جواب سؤال، سلیمان با ته چکمه به دهانش می‌کوبد.

نظام حقوقی جامعه‌ی مطرح‌شده در داستان «باشیرو» بر پایه‌ی روابط قیّم-صغیر استوار است که در نهایت، زن صغیر و بی‌کفایت شناخته می‌شود. در نظام سلسله‌مراتبی قیّم‌محور، تنها تحولی که در مسیر زندگی حله دیده می‌شود تغییر قیّم‌های اوست که از نقش پدر به برادر و همسر تغییر می‌کند. حله در خانه‌ی پدر و همسر، در فضای زندگی شغلی و اجتماعی و در سایه‌ی سلطه و سلیقه‌ی مردان، پیوسته با تحقیر، تهدید و شامت رو به‌روست:

«از او بهتر کی را می‌خواهی گیر بیاوری؟ نکند خیال داری زن امام قطر بشوی». «با چه رودرواسی‌ای

شوهرش دادم. توی عالم رفاقت حبیب را برایش پیدا کردم. اما کو زن که بتواند هم‌چو شوهر گرگی را

بر خودش نگه دارد؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۱۵، ۱۳).

تهدیدهای آشکار آقای رواقی، مدیر مدرسه، برای تسلیم کردن حله توأم با خشونت‌های فیزیکی، تحقیرهای کلامی و سرزنش‌های دایمی برادرش عبید بدرفتاری‌های همسر سابقش از خشونت‌های آشکار در این داستان محسوب می‌شوند که همه‌ی این رفتارها در راستای کاهش قابلیت‌های بالقوه‌ی حله صورت می‌گیرد تا زن سرکش وادار به اطاعت شود. در جوامع مطیع‌پرور، زن ضعیف‌ترین لایه‌ی اجتماع به‌شمار می‌رود که برای ادامه‌ی حیات همواره به سکوت و فرمان‌برداری تشویق می‌شود. در این چرخه، زن برای مقاومت در برابر خشونت‌ها گرفتار از خودبیگانگی می‌شود، اما برای اثبات موجودیتش می‌کوشد رفتاری مردانه داشته باشد.

مرگان در داستان «جای خالی سلوچ» برای فرزندانش هم پدر و هم مادر است. در جایی که احساس می‌کند فرزندانش تحقیر می‌شوند، بی‌توجه به زن بودنش به میدان می‌رود، اما مردان، قدرت مرگان را به سخره می‌گیرند. سالار طلب خود را به محض ناپدید شدن سلوچ از مرگان می‌خواهد و وقتی از دادن تنها سرمایه‌ی زندگی‌اش، مس‌ها، به سالار امتناع می‌کند در حضور جمعی از مردان به او اهانت می‌کنند:

«این‌جا هم ننه‌ی سلیطه‌ها هست که تنبانش را روی سرش بیندازد و هوار هوار کند؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۴۱).

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۷۵

نوع دیگری از خشونت، آشکار را در انحصارطلبی‌های گناو نسبت به مرگان، رقیه و هاجر می‌توان دید. گناو با رفتاری بدوی و وحشیانه هاجر را تصاحب می‌کند، هستی رقیه را نابود و او را از طبیعی‌ترین حقوق یک انسان محروم می‌کند:

«...روی گردن هاجر جای ضربه‌هایی پیداست. ساییدگی‌هایی، خراش‌هایی. رد سیلی باید باشند یا جای مشت... مچ دست‌ها هم چنین‌اند. سرخ و کبود. خون یا خراش‌هایی بیرون زده یا زیر تکه‌هایی از پوست، مرده است. مثل جای یوغ روی گردن گوساله» (همان: ۲۸۴-۲۸۳).

در حالی که گناو مسبب سقط و نازایی رقیه است، هیچ‌گاه خود را در بیماری و نازایی او مقصر نمی‌داند و از توهین‌های کلامی به زنی آسیب‌دیده و تحقیرشده دریغ نمی‌کند که درونش مملو از عقده‌های فروخورده است:

«با دسته پارو به جان زن می‌افتد... در همان ضربه‌های اول ناکار می‌شود... خون از پس کله‌ی زن علی گناو بیرون می‌مخمد. کتف و مچ پایش هم شکسته‌اند» (همان: ۱۰۹).

«نک و نال‌های این سگ‌پدر نگذاشت پلک‌هایم به هم برسند، ریق به شقیقه‌ی بابای ... گوربه‌گور شده‌اش! ... پدر تا الای صبح ناله و نفرین می‌کرد... زنکه قسرا! به زمین شوره‌زار می‌ماند. دق نمک! ... اگر می‌مرد از دستش راحت می‌شدم ... این سگ‌پدر، خار هم نمی‌زاید... زنکه را در همان شکم اولش یک بار زده‌ام و کره انداخته! ... کله‌ام باد داشته و زده‌امش، حالا چی ... با این زنکه نمی‌دانم چه بکنم! سوهان عمرم شده» (همان: ۱۵۳).

رقیه با وجود تمام رنج‌هایش مأمنی نمی‌یابد تا روزگارش را در آسایش سپری کند. فضاهایی که گناو برای طلب درخواست‌هایش از آن‌ها استفاده می‌کند، حاکی از روحیه‌ی تجاوزگر و خودخواه اوست. گناو در لحظه‌ای که مادرش را به خاک می‌سپارد، هاجر را از مرگان خواستگاری می‌کند. او با وعده‌های مزورانه و با تکیه به خلأها و کمبودهای زندگی مرگان در جهت منافع خود اقدام می‌کند.

هاجر تنها زیر بار خشونت گناو نیست، چرا که پیشتر از گناو، برادرهایش نیز حقوق او را نادیده می‌گیرند. فرزندان مرگان بر حسب شرایط سخت زندگی‌شان ناگزیرند کار کنند، اما در این میان عباس و ابرو از قدرت خود حتی در باربری نیز سوءاستفاده می‌کنند و حمل پشته‌های هیزم را به دوش هاجر می‌اندازند. آن‌ها نیز به‌نوعی مانند پدرشان قادر به تحمل مشقت و سختی نیستند و میدان را به‌راحتی خالی می‌کنند:

«علف‌ها را در سارق هاجر انباشتند ... بعد از آن بقچه را روی سر هاجر گذاشتند... عباس و ابرو خاطر آسوده از باری که بر سرخواهر به خانه می‌رفت، توبره و کیسه خود برداشتند» (همان: ۶۷ و ۷۰-۶۹).

هاجر را به اندازه‌ای در خانه‌ی پدرش نادیده می‌گیرند که هیچ‌گاه اجازه‌ی سوار شدن بر خر نیز به او نمی‌دهند و به‌علت ناشی‌گری در خرسواری، در شب عروسی سرزنش می‌شود. مرگان نیز با وجود جان‌سختی‌هایش برای تأمین آسایش فرزندان در جریان ممانعت از فروش زمین، از سوی پسر بزرگش به مرگ تهدید می‌شود و این‌گونه ناتوانی او در مقابل پسرهایش نشان داده می‌شود. آن‌ها حتی این قدرت را در خود می‌بینند که برای پیش‌گیری از بدنامی، مادر و خواهرشان را با اعمال خشونت‌آمیز کنترل کنند.

تصاحب نامشروع قدرت این امکان را برای مردان فراهم می‌کند تا زنان عصیان‌گر را مانند بیماران جذامی از چرخه‌ی جامعه محو کنند تا خطر سرایت و انتقال آگاهی به حداقل کاهش یابد. آن‌ها در جای‌گاه ابرقدرت، برای محدود کردن زنان، آن‌ها را به‌شدت کنترل می‌کنند در حالی که گرفتن زمام امور به دست مردان حقی مسلم تلقی می‌شود. در داستان کلیدر گل محمد به دلاور، نامزد مارال، خیانت و بیگ‌محمد با توطئه و دسیسه لیلی را تصاحب می‌کند، اما در برابر خواهرشان، شیبرو، موضع می‌گیرند و او را به‌علت عشق درویشی یک‌لاقیبا، طرد، محروم و تحقیر می‌کنند.

«بیگ‌محمد... گبله گیسوان خواهر به چنگ آورد، آن را به دور دست پیچاند و تیزی کارد بر گلو
خواهر گذاشت و از او خواست که هم چنان لال بماند... در یک پلک به هم زدن، گبله چپ گیسو را
برید» (همان: ۲۱۱).

از دید اغلب مردان، زنان موجوداتی آسیب‌پذیرند که برای مهارشان باید از رفتارهای پرخاش‌گرانه بهره جست:

«نادعلی روی دختر خیمه زد و تازیانه را به دور گردن او قلاب کرد... صورت او را به باد سیلی
گرفت... دهنش را با چارقد بست و جوال را ریسمان پیچ کرد و از در به ایوان و سپس به حیاط
کشاند...» (همان: ۲۵۹).

زن گودرز بلخی پس از این‌که خود را برای دفاع از شوهر در برابر ارباب عاجز می‌بیند، همانند معصومه (هجرت سلیمان) به دخترش آسیب می‌زند:

«زن بلخی که پنداری جنون گرفته بود، ریزترین دخترش را از زمین بلند کرد... چون جامه‌کوبی بر
کله‌ی بندار کوبید که دختر در جا از حال برفت» (همان: ۱۶۰۲).

خشونت پنهان

در جوامع سنت‌گرا به‌طور معمول هرگونه تشخیص مستقل برای فرد، به‌ویژه زن، را به رسمیت نمی‌شناسند و ارزش‌ها همواره بر محوری یک‌نواخت دور می‌زند که در این محور کمتر کسی امکان می‌یابد شخصیت مستقل

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۷۷

خویش را بروز دهد. به همین علت برای گسترش این فضا ارزش‌هایی هم‌چون مطیع بودن، ناتوانی، تقیه و اختفای شخصیت حقیقی، به انواع گوناگون در هیئت فرهنگ بازدارنده متجلی می‌شود (احمدی خراسانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

به گفته‌ی گالتونگ با نهادینه کردن خشونت ساختاری و درونی کردن خشونت فرهنگی، خشونت مستقیم نیز به صورت خشونت نهادینه شده در جامعه وجود خواهد داشت یعنی به عبارت دیگر؛ آن جایی که فرهنگ خشونت وجود دارد، خشونت نیز امر طبیعی تلقی می‌شود (جهانبگلو، ۱۳۸۴: ۹۳).

در محیطی تاریک که زنان در حصار ستم گرفتارند و عاطفه مجال بروز ندارد، زانی چون معصومه تباه می‌شوند و در نبردی عصیان‌گرانه که توأم با جهل و بی‌دانشی است، از پای درمی‌آیند. سلیمان می‌خواهد با بیرون ریختن خشم خود در محیط اطرافش تغییری ایجاد کند. این برون‌ریزی سبب می‌شود تا روابط زناشویی آن‌ها تیره شود. پس از آن که عادت مخرب تهاجم در فردی شکل گرفت، تکرار می‌شود و انکار زن این عمل را به صورت عادت‌ی همیشگی درمی‌آورد (باراش، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

زمانی که ابعاد فراموش شده‌ی معصومه احیا می‌شود و او به عنوان انسانی مستقل، از خود شناختی تازه پیدا می‌کند، توانایی او برای تشخیص موقعیتش افزایش می‌یابد. با وجود این، ترس از تنهایی در نهایت سبب می‌شود تا او خشم خود را فرو خورد و تحقیرهای سلیمان را فراموش کند. سلیمان نمی‌تواند به هیچ چیز جز جای‌گاه ازدست‌رفته‌اش فکر کند. او نسبت به بیماری دخترش بی‌تفاوت است و در نهایت با بی‌توجهی‌هایش شرایط قربانی شدن او را مهیا می‌کند:

«بگذار بمیره و راحت شه. یک زن مثل مادرش از دنیا کم» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۴۶).

در کل، تبعات ریاست بی‌قیدوشرط مرد در خانواده، چه به صورت کتک زدن و چه تهدید و محرومیت‌های مالی و آزار جنسی، آثاری زیان‌بار بر روان قربانی بر جا می‌گذارد (کار، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹).

نوعی دیگر از خشونت که در این داستان مطرح می‌شود طرد شدن زن از سوی مرد و ایستادگی زن برای نجات زندگی‌اش است. هرچند معصومه تلاش می‌کند رفتاری فروتنانه پیدا کند، سلیمان خودپسندتر می‌شود و خودپرستی از قضا «بیش از همه در مردانی است که بر هیچ‌کس دیگر تسلط ندارند...» به جز بر زن و فرزندان تیره‌بخت خود» (میل، ۱۳۷۹: ۶۶). معصومه فرزندانش را نفعی مشترک برای خود و سلیمان می‌داند، به همین علت تلاش می‌کند تا علایق شوهر را پاس بدارد. در حالی که طی سال‌ها، فرهنگ حاکم به او آموخته است که صلاحیت مداخله در اداره‌ی زندگی را ندارد و توانایی‌هایش هرگز دیده نشده و اقتدار خود را نشناخته است،

مدیریت خانه را با دل‌سوزی به عهده می‌گیرد، اما چون دارای حقوقی برابر با سلیمان نیست، مشقت‌هایش را نادیده می‌گیرند و پیوسته در معرض محرومیت مالی و عاطفی قرار دارد.

چشم‌گیرترین خشونت‌ها که حله در داستان «با شبیرو» با آن مواجه می‌شود، هتک حرمت است که در قالب آزار جنسی و کم‌انگاری نشان داده می‌شود. آزار جنسی شکلی از تبعیض جنسی است که در محیط کار نسبت به زنان اعمال می‌شود و عبارت از هر نوع کوششی است برای نزدیک شدن اعم از اشاره یا زبانی یا تماس ناخواسته‌ی جسمی و به‌ویژه اشاره‌های تحقیرآمیز است که در محیط‌های کار خیلی انجام شود که از سوی شخصی که این‌گونه رفتار متوجه اوست توهین‌آمیز تلقی شود. در نتیجه‌ی این رفتار، شخص احساس کند که تهدید یا تحقیر شده یا موقعیت شغلی‌اش به خطر افتاده است، یا در محیط کار فضایی ناخوشایند یا تهدیدآمیز به‌وجود آید (ابوت، ۱۳۸۰: ۳۰۵).

عبید، برادر حله، می‌داند که حبیب یاسین، شوهر حله، مردی عیاش است و به گفته‌ی حله او را چون زنی فاحشه می‌داند، اما با این حال تلاش می‌کند با کم‌انگاری، خواهرش را به خانه‌ی یاسین بازگرداند. حله پس از آن که از لاپابالی‌گری‌های یاسین و گرفتاری بیوگی‌های می‌یابد، درگیر فعالیت‌های سیاسی خدو می‌شود. در دورانی که خدو زندانی است، هیچ یک از دوستان و هم‌زمانش باری از دوش حله بر نمی‌دارند و این‌گونه جوان‌مردی را به کمال می‌رسانند! آگاهی و توانایی او به‌حدی نیست که با سیل حوادث ناگوار توان مقابله داشته باشد و متعاقب رفتارهای خشن دچار صدمات روانی و عاطفی می‌شود.

نگاه تحقیرآمیز جامعه به فعالیت‌های سیاسی همسر حله، به مطلقه بودن و در نهایت به زن بودن او به‌تدریج روانش را له می‌کند تا جایی که راهی جز حذف خود از گردونه‌ی نابرابری نمی‌یابد؛ بدین ترتیب حرکت اجتماعی حله و کوشش‌های پی‌گیر او برای استیفای هویت و خواسته‌های انسانی‌اش آغازی برای فنای او می‌شود: «من را دلیل کردند...دیگر هیچ چیز از خودم ندارم...از همان شبی که من پا به بندر گذاشتم شروع به غارتم کردند» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۹۵).

در نظام سرمایه‌داری مردسالارانه که برای بقای خود بر استثمار طبقه‌ی کارگر و بهره‌گیری خاص از زنان متکی است، زنان شهروندان درجه‌دو محسوب می‌شوند و انواع صف‌بندی‌های نهادی را برای تداوم

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۷۹

این سلطه‌گری ایجاد می‌کنند. به عقیده‌ی شیلا روباتام^۷ زنان به‌طور عمده محکوم به شغل‌هایی با حداقل امنیت هستند (هام، ۱۳۸۲: ۴۱۷-۴۱۶).

برتراند راسل^۸ معتقد است که وارد شدن انگیزه‌ی اقتصادی در روابط جنسی همیشه فاجعه‌آمیز است. شرکت در یک عمل جنسی با رضایت واقعی و بدون اعمال زور مستلزم آن است که افراد به لحاظ اقتصادی و روانی با هم یک‌سان باشند، اما مردمی که از لحاظ پایگاه اجتماعی فروترند، در این‌گونه روابط فشار جنسی بر آن‌ها وارد می‌شود (سویل، ۱۳۸۲: ۳۰۶).

رواقی، مدیر مدرسه‌ای که حله در آن تدریس می‌کند نیز با تکیه بر جای‌گاه فراتر خود ترس از دست دادن شغل را در دل حله ایجاد می‌کند تا او با باور بر فرودستی خود تن به خواسته‌های او دهد، اما حله که پیش از این بارها سرکوبی را تجربه کرده است بی‌واهمه خود را از چنگال رواقی نجات می‌دهد:

«حله در حجاب بود، مدیر نقاب دریده و بی‌پروا می‌نمود. مثل این که روی بی‌شرم خود را باز نموده بود. در حرف‌هایش اصلاً تردید نبود و پوشش نبود... بی‌پرده می‌گفت که آمده است تا با حله هم‌خوابه شود» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۶۷).

حله از انسان‌هایی نیست که فقر و تنهایی به‌راحتی مغلوبش کند. با وجود این، توان استقامت در حله به‌تدریج تحلیل می‌رود، به‌خصوص پس از تجاوز وحشیانه‌ی مأمور امنیه. به این ترتیب زن شورش‌گر برای حفظ ارزش‌های خود فداکارانه شهید می‌شود.

«حله احساس می‌کرد که نجس است... حس می‌کرد باید یک جوری خودش را بشوید. برخاست و در حالی که استخوان تیزی را در میان پنجه‌های خود می‌فشرد، رو به دریا رفت» (همان: ۹۶).

گویی خشونت رفتاری مردانه است که زن حق مقابله به مثل با آن را ندارد. خشونت ابزاری نیرومند است که مردان در سایه‌ی آن، زنان را تابع امیال خود می‌کنند. به این ترتیب طبع شکاک نویسنده، تجربه‌ی شکست را برای انسان‌های محروم‌تر به ارمغان می‌آورد.

در داستان «جای خالی سلوچ»، خشونت کلامی جای خود را به معضلاتی حادث از قبیل؛ تعدد زوج‌ها، ازدواج‌های نامناسب، ازدواج اجباری، اختلاف سن زن و مرد، محروم ماندن زنان از ارث و دست‌مزد پایین کاری می‌دهد. این‌گونه روند خشونت در ساختار جامعه‌ای غیردموکراتیک و سنتی و با توجه به جای‌گاه اجتماعی

7. Sheila, Rowbotham

8. Bertrand Russell

افراد حادثر می‌شود بنابراین خشونت از مسایلی جزئی‌تر از قبیل ناسزا فراتر می‌رود و بعدی اجتماعی می‌یابد و «تا زمانی که ساختارهای جامعه بر اساس برتری مردان نسبت به زنان شکل گرفته باشد و مردان در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی دارای موقعیتی برتر باشند، بازتاب سلسله‌مراتب اجتماعی در خانواده نیز دیده خواهد شد. مردان نیز در روابط خانوادگی خود را محق می‌دانند که از خشونت استفاده کنند و زنان با آن که تحمل کتک خوردن برای‌شان آسان نیست، این وضعیت را طبیعی می‌دانند و واکنش نشان نمی‌دهند» (اعزاز، ۱۳۸۰: ۱۵۷).

دلیل اصلی خشونت، وجود ساختارهای مردسالارانه است که در جامعه تبلیغ می‌شود و بر مشروعیت این نابرابری تأکید دارد. دوری و هجرت سلوچ، مرگان را با تمام سرسختی‌هایش افسرده و مغلوب می‌کند. کوچ سلوچ نوعی خشونت پنهان است که در حق مرگان و هاجر روا داشته می‌شود. سلوچ نه تنها مسئولیت مرگان را بیشتر می‌کند، بلکه ابزاری می‌شود تا مردم روستا به وسیله‌ی آن روان مرگان را مکدر و به راحتی جان و مالش را تصاحب کنند.

رنج سالیان زندگی مشترک و فقر، زنانی مانند مرگان و رقیه را به عصیان و در نهایت به انزوا می‌کشاند. این زنان مانند انبار باروت، منفجر و به سرعت به خاکستر تبدیل می‌شوند. تمامی زنان، خصوصاً مرگان، با توجه به تفاوت‌هایش نسبت به سایر زنان روستا، در عرصه‌ی خصوصی و عمومی زندگی‌شان دچار بحران می‌شوند و کوچک‌ترین توجهی به روان آن‌ها نمی‌شود.

از دیگر خشونت‌هایی که در این داستان مطرح می‌شود مزاحمت‌های جنسی است که هاجر از آن بی‌نصیب نمی‌ماند. «دلیل مزاحمت‌های جنسی در قلمرو عمومی، نوع تربیت خانوادگی است به گونه‌ای که مردان زنان را به عنوان ابژه‌ی جنسی^۹ نگاه می‌کنند. رعایت نکردن حقوق شهروندی و احترام نگذاشتن به آن، بی‌توجهی به ارزش‌ها و اخلاق نیز دلایلی دیگر است که باعث رواج این نوع آزارها در سطح جامعه می‌شوند» (قندهاری، ۱۳۸۴: ۱۳۱). گناو پیش از ازدواج، با نگاه‌های هوس‌آلود و رفتارهایش برای هاجر مزاحمت جنسی ایجاد می‌کند و پس از ازدواج نیز با رفتاری وحشیانه با او ارتباط برقرار می‌کند. پیوسته از هاجر انتظار می‌رود که جاذبه‌ی جنسی داشته باشد، اما با توجه به این که همسر مردی مسن و زشت‌رو است نیازهای جنسی‌اش را مطرح نکند. هاجر حتی عاقد خود را نمی‌بیند و درحالی که از علی گناو می‌ترسد، مجبور است با او هم‌بستر شود. رابطه‌ی جنسی دختر بچه‌ای نابالغ با مردی میان‌سال؛ دختری که از نظر جسمی و روحی آمادگی

^۹ منظور از ابژه‌ی جنسی (Sexual Objectification) شیء‌سازی از احساس جنسی زنان است.

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۸۱

پذیرش مردی عیاش چون گناو را ندارد و در شب عروسی خود ساعت‌ها در چنگال او فریاد می‌کشد و پس از تلاش برای فرار از چنین وضعیت اسفباری به حجله بازگردانده می‌شود. این رفتار عین تجاوز جنسی است؛ تجاوزی که همه آن‌را امری بدیهی تصور می‌کنند و کسی به فکر چاره و نجات دختر نیست.

«هاجر تبنانش را به دست گرفته بود و در کوچه بال می‌کشید... می‌دوید و در حال، گره بند مویی تبنانش را می‌بست. هاجر میان بازوهای مادرش پنهان شد... می‌ترسم... چرا من را به این دادی؟... علی گناو منتظر نماند. از کنار شانه‌ی خمیده مولا امان پا در پستو گذاشت، چنگ در بند دست هاجر انداخت و او را کشاند... هاجر پاشنه پا بر زمین کوفت و نعره زد: نمی‌خواهم خدا... رویش از فغان کبود شده بود... هاجر، ماهی کوچک، روی خون خشکیده نهالی افتاده است... چیزی با رنگ و روی میت» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۲۸۴-۲۸۳).

سرانجام دختر با درک این که دیگران نیز مجبور به رنج بردن هستند-درست به همان شکلی که او مجبور است- با دیگر قربانیان احساس هم‌بستگی می‌کند (لی بارتکی، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

«هاجر به خود باورانده بود که هر عروسی اندک‌ش دلخواه است و بقیه‌اش هم به قوه خیال دلخواه می‌شود. آدمیزاد است دیگر گاهی وقت‌ها می‌تواند خیلی چیزها را ندید بگیرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۲۲۴).

کربلایی دوشنبه نیز همسر خود را که زنی جوان بوده به‌علت حرف مردم از خانه بیرون کرده است. تفاوت رفتار خشن کربلایی دوشنبه و گناو در این است که کربلایی خلاف گناو از کرده‌ی خود پشیمان است و به آن اقرار می‌کند:

«مثل بلور بود آن زن، حرف مردم زن من هفت ماه اولاد به دنیا آورد و دیگران زبان درآوردند. بی‌آبروها می‌گفتند دختر قوچانی پیش از این که به خانه محمد بیاید، بارور داشته بوده... مثل یک حیوان، دخترک را زدم و بیرون کردم. او هم در سرمای زمستان، طفلک را بغلش گرفت و بیرون رفت» (همان: ۲۶۸).

زن سردار نیز از شوهر خود می‌گریزد. در این داستان نیز با طیفی گوناگون از روابط ناسالم زناشویی و خانوادگی روبه‌رو می‌شویم که رنگ‌وبویی از صلح و آرامش در هیچ‌کدامشان دیده نمی‌شود:

«در رونق شترداری، زنش را که آن روزها دختر بچه‌ای بیش نبود از یزد هم‌راه آورده بود. به سال نکشیده که زن گریخته بود» (همان: ۲۲۹).

ازدواج نکردن زنان نیز باعث ایجاد خشونت‌های پنهان می‌شود. برای نمونه می‌توان به خواهر ذبیح‌الله اشاره کرد که از او با عنوان ترشیده‌ی ذبیح‌الله یاد می‌شود. او به‌شدت به ازدواج اسفبار هاجر و علی بخل می‌ورزد. زنان خواهان عشق هستند، اما مردان با آمیزش‌های ته‌اجمی، حقوق آن‌ها را ضایع می‌کنند. رانده‌شدگی

محصول خشونت و نشان‌دهنده‌ی این است که همه‌ی زنان از بی‌توجهی و فقدان روابط جنسی توأم با عشق رنج می‌برند. ارتباط جنسی شخصیت‌ها از جاذبه‌ی عاطفی برخوردار نیست و تنها محور مهم در وجود زنان، جوانی و تن بکر و تازه‌شان است.

در نظام مردسالار رفتارهایی که ریشه در حس مالکیت مرد نسبت به زن دارد باعث پیدایش برخوردهای خشن و اهانت‌آمیز می‌شود. مردان از ناموس خود به هر قیمت دفاع می‌کنند و این نوع حفاظت‌ها در عرف جامعه مقبول است. مکانیزم‌های تربیتی و ارزش‌های اجتماعی دارای نقش اساسی در خشونت است (بنده‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۷). به همین دلیل، خشونت‌های غیرت‌مندانه بخشی از امور عادی پذیرفته‌شده‌ی جامعه است.

خشونت‌ها در داستان کلیدر بیشتر ریشه در تعصبات قومی دارد. مردان برای نمایش تسلط و توانایی‌شان دست به دامن تعرض‌های نمایان می‌شوند تا موقعیت خود را در انظار تثبیت کنند. به همین دلیل زنان کلیدر در بن‌بست‌هایی رهایی‌ناپذیر دست‌وپا می‌زنند و هستی‌شان به شیوه‌های گوناگون در گرو عنایت مردان تباه می‌شود. مردان در رفتار خود تمایل به فردگرایی و خودمختاری دارند و در مقابل، رفتار زنان بر پایه‌ی هم‌گرایی و پیوند استوار است. زنان در حالی که کورسوی نوری نمی‌یابند قربانی حفاظت از دیگران می‌شوند. بلقیس جوانی، سلامت، نشاط و مالش را برای فرزندانش از دست می‌دهد. زنان کارگر برای تأمین معاش خانواده در کارگاه‌های قالی‌بافی از صبح تا شب موله می‌زنند و در راه تأمین نیازهای‌شان علیل می‌شوند:

«مادرم پیش از این که بمیرد کور شد. آتش تنور کورش کرد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ۴۷۶).

در جامعه‌ی کلیدر انسان‌های آزادی‌خواه که عشق‌بازی‌شان حادثه‌ها می‌آفریند، از حصار تعصب رهایی نیافته‌اند. این افراد با شعارهای روشن‌گری و حفظ ناموس زندگی گروه زیادی از مردم را به مخاطره می‌اندازند. گل‌محمد، مظهر عدالت، که محکمه برپا می‌دارد تا به داد دل مردم محروم برسد، فریادهای سهمگین زیور، همسر جان‌بازش و زنی محکوم به نازایی، را یارای شنیدن ندارد. او برای شرافت و آزادی می‌جنگد در حالی که مسخ پیکر زیبا و بلوری مارال است. او حتی در چارچوب زندگی دونفره‌ی خود با همسرش توان اقامه‌ی داد را دارد!

«عمه! نمی‌خواهم که گل‌محمد برای رضای خاطر من زیور را زیر شلاق ببندارد» (همان: ۷۳۷).

افزایش تنش و احساس ناامیدی، زنان را به جنون و کنش‌هایی ناهنجار و در پاره‌ای موارد وحشیانه می‌کشاند. اما نه تنها هیچ‌یک از این راه‌ها برای‌شان تسکین‌دهنده نیستند، بلکه تنش شکست را در آنان زنده

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۸۳

می‌کند. لالا نیز پس از زندگی ناآرام با پیرمردی چون چپاو، حاضر نیست شیدای جوان، زیبا و خوش-سروزیان را از دست بدهد:

«حال به امید او (شیدا) دارم ریش‌های کلخچی چپاو را تحمل می‌کنم. هر شبی که بغلم می‌خوابد، بوی

پشکل و پشم تنش گیج‌م می‌کند. مثل یک مادبان بی‌آزار، فقط زیرش می‌خوابم!» (همان: ۸۳۰)

زنان بازی‌چهی هوس‌رانی مردانند-چه در قالب زنانی پاک‌دامن یا زنانی تن‌فروش و بدنام و به این ترتیب در معرض خشونت‌های پنهان قرار می‌گیرند. برای هر دو گروه از زنان عمل جنسی حاصلی جز خدمت-رسانی ندارد. تنها تفاوت این امر در بها و مدت وابستگی است و این‌که در نوع اول از طرف مردی واحد اجیر و در نوع دوم خادم مشتریانی می‌شوند که مزدشان را نقد پرداخت می‌کنند.

«تو هنوز بچه‌نزاییده‌ای؟... شیشک هستی. گل عمر زن همین وقت‌هاست» (همان: ۵۸۱).

«رقاصه باید ... جلوی هر خانی چرخ زانو بزند... از پشت مثل مار خم شود ... این قدر کرشمه کند تا

دست یارو برود طرف جیش و اسکناسی بگذارد لب رقصه و یک بوس از گونه‌اش بردارد... کدام

رقاصه جرأت دارد که جلوی یکی‌شان سر نگذارد؟» (همان: ۷۱۷)

تجاوز جنسی نه جلوه‌ای مشخص از خشونت، بلکه یک عمل اجتماعی است که سلطه‌ی مردسالاری متکی بر خشونت را تداوم می‌بخشد. تحلیل فمینیستی ثابت می‌کند که تجاوز جنسی نتیجه‌ی منطقی تبعیض جنسی است. تجاوز جنسی یکی از مودیان‌ترین اشکال فشار اجتماعی است زیرا مدام به زنان موقعیت آسیب‌پذیرشان را یادآوری می‌کند. کیت میلر اشاره می‌کند که معنای اجتماعی تجاوز جنسی، که به‌عنوان شهوت‌رانی شناخته می‌شود، در جهت تحقیر و ضعیف کردن زنان عمل می‌کند. بیشتر روابط ناهم‌جنس‌خواهانه^{۱۰} مانند تجاوز جنسی هستند، اما در حاله‌ای از حالت‌های رماتیک پنهان شده‌اند. تحت نظام مردسالاری، نه‌تنها زنان اسباب لذت جنسی تعریف می‌شوند، بلکه تصور می‌شود که مردان «کششی مقاومت‌ناپذیر» نسبت به آمیزش جنسی با زنان دارند (هام، ۱۳۸۲: ۳۶۶-۳۶۵).

نگاه‌های خریدارانه‌ی مردان به زنان از جمله عوامل ستم و شیء‌انگاری زنان است. مردان با نگاه‌های شان آزادی را از زنان سلب می‌کنند در حالی که نگرستن بیشتر از سوی مردان انجام می‌شود و زنان در انتظار توجه مردان هستند. تحت سیطره‌ی همین نگاه‌ها، زنان از صحنه‌ی اجتماع دور می‌شوند.

¹⁰. Hetro Sexuality

زنان برای حضور در جامعه خود را لوند و تحریک‌آمیز جلوه می‌دهند. زن زمخت و بی‌بهره از جذابیت، ناامید از افسون‌گری و به‌نحوی انفعالی تسلیم می‌شود. این زنان از مرکز فاجعه می‌گریزند و به مکان‌هایی بزرگ‌تر می‌روند تا در آن گم شوند یا جزیی از جامعه محسوب نشوند. رعنا، دختر آتش؛ سارا، منجی شیدا؛ و شبیرو، دردانه‌ی کلمی‌شی‌ها، به سبب این اعمال نفوذها نه‌تنها ناگزیر از ترک خانه، که فرار از زادگاه‌شان می‌شوند.

شکلی دیگر از خشونت را در تصویر اثبات پاک‌دامنی زن با لکه‌های سرخ خون در شب زفاف می‌توان دید.

«زنان پشت در حجله‌گاه باید دستمال سفید خونین را دیده و گواهی داده باشند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ۲۲۴۳).

زنان از جانب مردان به مبارزاتی نابرابر دعوت می‌شوند. فرزندان سقط می‌شوند، زنانی مورد آزار و تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و حتی در شکلی دردناک‌تر مانند رعنا، دختر آتش، در کوران ناهنجاری‌ها خود را زنده‌به‌گور می‌کنند. در میدان کارزار، زنان سرکش از دید عرف جامعه از سیر حیات فطری خارج و حکم تأدیب برای‌شان صادر می‌شود. زنانی که این دعوت‌ها را لیبیک می‌گویند وارد آتشی می‌شوند که کم‌ترین دخالتی در افروختن آن ندارند و درخانه انتظار دیدار مردان‌شان آن‌ها را افسرده می‌کند. آن‌ها در سلول‌های انفرادی‌شان زندگی می‌کنند و از لابه‌لای روزنه‌ی خانه‌هایشان نور هستی می‌طلبند. اما مناسبات مجازی قدرت به انقیادشان می‌انجامد. زنان در برابر مرگ ایستادگی می‌کنند، اما مردان پیوسته در فکر گریز از معرکه‌های خودساخته هستند. زنان زندگی را می‌طلبند، اما در سایه‌ی هیولای جنگ و نابرابری که ارمغان دنیای مردان است آرامش از آنان سلب می‌شود.

نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی آثار محمود دولت‌آبادی از منظر نقد ادبی فمینیستی مشخص می‌کند که خشونت در تمامی داستان‌های نقشی چشم‌گیر و اساسی دارد که با منشأهای متفاوت به شکل پنهان و آشکار ظاهر می‌شود.

رفتن زنان از ساحل دنیایی سراسر مردانه به مرکز راهی پر فرازونشیب است. همان‌طور که دوبووار در کتاب «جنس‌دوم» نشان داد، زنان نه تنها در عرصه‌ی زندگی شناخت‌گر و فاعل شناخته نمی‌شوند، بلکه به‌علت زن بودن تا جای‌گاه حقیر شیء بودن تنزل می‌یابند. مردان قانون تدوین می‌کنند و زنان همواره پیرو قوانین معین هستند. زنان راه گریز به دنیای برابری نمی‌یابند و نمونه‌هایی موفق از زنان جامعه در ادبیات نمود ندارد.

در تمام داستان‌های دولت‌آبادی زنان خشونت را تجربه می‌کنند و شخصیت‌هایی مطرود، فاحشه، خیانت‌کار و انسان‌هایی هستند که هیچ‌کدام‌شان شخصیت‌هایی متعادل، مطلوب و بهنجار ندارند. در این داستان‌ها در پی

خشونت علیه‌ی زنان در آثار محمود دولت‌آبادی ۸۵

رفتارهای خشن، زندگی گروهی از شخصیت‌ها ویران می‌شود. گروهی از گردونه‌ی جامعه حذف می‌شوند و گروهی برای بقای خویش با تمام قوا می‌کوشند، اما از کوشش خود کم‌ترین حاصلی نمی‌برند.

در این آثار داستانی، ارزش‌های مردانه ارزش‌های زنانه را به هاله‌ای از فراموشی می‌برد و نقش‌های منفی و تحقیرشده، نمونه‌هایی از زنانگی معرفی می‌شوند. خویشتن درهم‌کوفته‌ی زنان، در کوره‌ی داغ خشونت آزرده می‌شود. در گیرودار تمام این شعارها عصاره‌ی خشونت بر زنان مشهود است. دوست داشتن برای زنان ممنوع است. موجوداتی که در آرزوی یافتن عشق جان‌بازی می‌کنند، طعمه‌ی ابتدایی‌ترین خواهش‌های مردان می‌شوند. زن نسبت به مرد با حسی عاشقانه خود را عرضه می‌کند. مرد در پی اطلاق شهوتش هستی زن را نادیده می‌گیرد و او را به عداوت و عناد برمی‌انگیزد به‌گونه‌ای که زنان به جای مجهز شدن برای مقابله با مردان برای شورش‌بختی‌های خود دلیل و رقیب می‌تراشند که با توجه به نداشتن امکانات کافی برای چیرگی بر حریف، در تضعیف موقعیت‌شان مؤثر است. ستیز مرد و زن را به نبرد تن به تن می‌خواند و در خلال این نبرد زن سرخورده شکست‌هایی بی‌رحمانه را متحمل می‌شود.

در این داستان‌ها هرچند نگاه تیره‌ی دولت‌آبادی به پیرامونش ناشی از تمرکز او بر دوره‌ای تاریک است که انسان‌ها در آن همه به‌نوعی دربند هستند و نمی‌توانند نقی به دنیای آسایش بزنند، جای خالی زنانی احساس می‌شود که در مبارزات این دوره نقشی پررنگ و حضوری برابر با مردان داشتند. قربانیان در حالی که به خشونت عادت کرده‌اند، با رفتاری نابهنجار دیگران را به ابراز خشونت برمی‌انگیزند. قربانیان از گروه‌های مختلف شامل زنان و کودکان هستند و عاملان خشونت نیز انسان‌هایی در نقش‌های برادر، پدر، ارباب و شوهر مطرح می‌شوند.

نویسنده شخصیت‌هایش را در دنیایی از تاریکی، جهل و نابرابری تصور می‌کند و هیچ راه فرار و گشایشی برای‌شان نمی‌بیند. زنان قربانی و خشونت‌دیده غالباً منزوی و خاموش در گوشه و کنار داستان به زندگی خود ادامه می‌دهند. آنان کم‌ترین امکانات و قدرتی در جهت دفاع ندارند.

دولت‌آبادی، بی‌پروا با بازنمایی خشونت‌های رایج در اجتماع آن‌ها را از پشت پرده‌های انکار بیرون می‌کشد و نمایش می‌دهد. زنانی را به تصویر می‌کشد که تا حدّ جنون تبعیض و توهین را تحمل می‌کنند و به تعصب و تحجّری خو می‌گیرند که در تاروپود زندگی‌شان ریشه دوانده است. در سراسر زندگی اسیر و محبوس سلطه‌ی پدر، شوهر و... می‌مانند و در اجتماع نیز زیر سلطه‌ی فرمان‌های مردسالارانه‌ی رؤسای خویش تسلیم می‌شوند. اما او در این راستا با بازنمایی‌ها و قضاوت‌های یک‌طرفه در چنبره‌ی نظم نمادین زندگی و مناسبات مردانه باقی می‌ماند.

منابع

- ابوت، پاملا (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی زنان، ترجمه: منیژه نجم‌عراقی، چاپ اول، تهران: نی.
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۴) زنان زیر سایه‌ی پدرخوانده‌ها، چاپ ششم، تهران: توسعه.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰) خشونت خانوادگی "زنان کتک‌خورده"، چاپ اول، تهران: نشر سالی.
- باراش، سوزان شیپرو (۱۳۸۲) زن دوم، ترجمه: منیژه شیخ‌جوادی، تهران: پیکان.
- بنده‌زاده، خسرو (۱۳۸۲) هم‌برابری زن و مرد، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- جعفری‌جزنی، مسعود (۱۳۸۱) «زنان هرچه گویند باور مدار»، زنان، تهران، شماره‌ی ۹۱
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴) ایران در جست‌وجوی مدرنیته، تهران: مرکز.
- حسینی، مریم (۱۳۸۴) «روایت زنان در داستان‌نویسی»، کتاب ماه و فلسفه، شماره‌ی ۹۳.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۳) باشیبرو، تهران: نگاه.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۴) بیابانی و هجرت سلیمان، تهران: نگاه.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۷) جای خالی سلوچ، تهران: چشمه؛ فرهنگ معاصر.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۰) کلیدر، تهران: فرهنگ معاصر.
- سویل، آلن (۱۳۸۲) فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ترجمه: بهروز جندقی، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- شهبزاد، کتابون (۱۳۸۲) «رمان درخت هزار ریشه، بررسی آثار دولت‌آبادی از آغاز تا کلیدر»، تهران: معین.
- قندهاری، پردیس و دیگران (۱۳۸۴) «مزاحمت‌های جنسی»، فصل زنان، شماره‌ی ۵، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۹) پژوهشی‌درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- لی‌بارتکی، ساندر (۱۳۸۴) «بررسی پدیدارشناسی آگاهی فمینیستی»، ترجمه: خورشید نجفی، فصل زنان، شماره‌ی ۵، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- میل، جان استوارت (۱۳۷۹) انقیاد زنان، ترجمه: علاءالدین طباطبایی، تهران: هرمس.
- هام، مگی (۱۳۸۲) فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه: نوشین احمدی‌خراسانی و دیگران، تهران: توسعه.

Millet, Kate (1970) *Sexual Politics*, Doubleday: New York.17.

Megargee E. I. (1982) *Psychological Determinants and Correlates of Criminal Violence*. In M.Wolfgang a N.Weiner (Ed),*Criminal violence*.Beverly Hills,CA: Sage.